

طرح تهیه‌گزیده‌های متون نظم و نثر برای آشنایی و آسانی مطالعه دانشجویان زبان و ادبیات پارسی و علاقه‌مندان فرهنگ و ادب ایران زمین، نخستین بار به صورت علمی و اصولی از جانب زنده‌یادان دکتر پرویز ناتل خانلری و دکتر ذبیح‌الله صفا در انداخته و اجرا شد،^۱ پس از این اقدام سودمند آن دو استاد گران پایه و به پیروی از ایشان، برگزیده‌ها و گزارش‌های گوناگونی از آثار ادبی به پایمردی استادانی که پیشینه آنها برگزیده مستقیم یا با واسطه مکتب دانش آن دو دانشمند مرحوم هستند، فراهم آمد که از آن جمله می‌توان دفترهایی چون: از میراث ادب فارسی (به پیشنهاد شادروان دکتر یوسفی)، مجموعه سخن پارسی، گنجینه ادب فارسی و مجموعه ادب فارسی را یاد کرد. در میان این مجموعه‌ها، شاهنامه فردوسی چونان یکی از ارکان ادب ایران جایگاه ویژه و درخور خود را دارا بوده و دو داستان برجسته آن، رستم و سهراب و اسفندیار، به عنوان واحدهای درسی تعیین شده برای دوره کارشناسی ادبیات پارسی دانشگاه‌ها همواره از جانب استادان مختلف شرح و بررسی شده است.

دو اثر (غم نامه رستم و سهراب) و (رزم نامه رستم و اسفندیار) به گزینش و گزارش دکتر جعفر شعار و دکتر حسن انوری از «مجموعه ادب فارسی» در گروه گزیده‌ها و شروح مربوط به شاهنامه قرار دارد^۲ که با روی‌کرد به فضل تقدم زمانی نسبت به دیگر آثار و ویژگی‌های خاص خود از اقبال بیشتری در دانشگاه‌ها برخوردار شده به گونه‌ای که آخرین چاپ (رزم نامه) در سال ۷۸ نوبت بیستم و از آن (غم نامه) فراتر از دهمین بار است لذا این هر دو گزیده را باید مهمترین و اصلی‌ترین متون درس شاهنامه - صرفاً از نظر گستره توزیع و شعار خواننده - در دانشگاه‌های ایران دانست که همچون دیگر آثار همانند، هدف غایی بهبود تدریس ادبیات را در سرلوحه دارد. ساختار کتابها به سه بخش: مقدمه، متن و توضیحات تقسیم شده است، در پیش درآمد هر دو کتاب

ضمن معرفی شاهنامه و استاد توس دیدگاههای تحلیلی چند تن از بزرگان و صاحب‌نظران عرصه ادب پارسی درباره دو داستان مورد نظر و فردوسی و نامه نامور آمده که در زمینه سوق دهی مخاطبان اصلی یعنی دانشجویان به جستجوی ژرف ساخت و درونمایه شاهنامه سودمند می‌تواند بود. متن اساس داستان رستم و سهراب، نسخه بنیاد شاهنامه (مرحوم استاد مینوی و همکاران) با مقابله چاپها و دست‌نوشتهای دیگر است و در گزارش واژگان و بیتها از توضیحات استاد مینوی، پژوهشهای انجام شده و نظریات شاهنامه‌شناسان بهره گرفته شده، رستم و اسفندیار نیز بر پایه چاپ مسکو و بررسی نسخ خطی و چاپی و استفاده از ضبط چند بیت در تصحیح شادروان مینوی فراهم آمده است. پس از چاپ نخست این دو شرح در سال ۶۳ نقدها و معرفیهای گوناگونی از جانب محققان و شاهنامه‌شناسان به چاپ رسید و یا به صورت نامه به شارحان ارسال شد که بسیاری از آنها طی چاپهای مختلف در متن توضیحات افزوده و اعمال گردید اما امروز که رزم نامه بیست بار و غم نامه بیش از ده نوبت به چاپ رسیده باز نکات و توضیحات شایان بحثی در آنها دیده می‌شود که البته اقتضای هر گونه کتاب شرح و بررسی ابیات متون است بویژه که یکی از متنهای گزارش شده داستان رستم و اسفندیار باشد که براساس چاپهای موجود شاهنامه ۱۳۰ ابهام در ۲۶ گروه در آن تشخیص داده شده است^۳ و همین بتنهایی اهمیت و سودمندی این گزیده و سایر کتابهای از این نوع را می‌نماید. یادداشت حاضر نتیجه بررسی ویرایش دوم این دو کتاب بنیادین درس شاهنامه در دانشگاههاست که به صورت پیشنهادهایی تقدیم حضور شارحان محترم، استادان مدرس شاهنامه و دانشجویان زبان و ادبیات پارسی می‌شود. باشد که در گشایش پاره‌ای از دشواریهای نامه نامور ایران زمین و دقیقتر و بسامان‌تر شدن تدریس آن سودمند افتد.

(الف) غم نامه رستم و سهراب

۱- در (ص ۱۶، پیش گفتار) مبحث (دین و عقیده فردوسی) چهاربیت ستایش خلاقای راشدین بر پایه دلایل معتبر نسخه‌شناختی و عقلی الحاقی است^۴ و

باید در چاپهای بعدی حذف شود.

۲- زگفتار دهقان یکی داستان

بیبوندم از گفته باستان (ص ۶۵ / بیت ۱۵)

(بیبوندم) در مصراع دوم به (بگویم) معنی شده که

بهرتر است به (به نظم درآورم، بسرایم) گردانده شود که

معنای اصلی این واژه در چنین کاربردهایی در

شاهنامه است.

۳- درباره ترکیبایی چون: و دیگر، وزان، ورا، ویا و

امثال آن، اعراب‌گذاری حرف (و: O) جهت رعایت تلفظ

صحیح این حرف و ترکیبات آن در شاهنامه توسط

دانشجویان و بسیاری از مدرسان ضروری است. توضیح

این که (و) بازمانده (uta) پارسی باستان و (ud) پهلوی

است و به تأکید و تأیید مرحوم دکتر صفا^۵ و

حرکت‌گذاری پیوسته دکتر خالقی مطلق در دفترهای

مصحح خویش، در شاهنامه باید به صورت (ا: O) تلفظ

شود.

۴- بفرمود تا موبدی پرهنر

بباید بخواهد ورا از پدر (۷۳ / ۸۹)

(موبد) را (روحانی زرتشتی) معنی کرده‌اند اما با

توجه به زمان و مکان داستان و نیز گستردگی معنایی

این واژه در شاهنامه پیشنهاد می‌شود که به (مرد بخرد

دینی) معنی شود.

۵- چوناباز او گشت با او به راز

ببود آن شب تیره دیر و دراز (۷۳ / ۹۴)

بیت را چنین نیز می‌توان گزارد: زمانی که (رستم)

جفت او (تهمینه) شد در آن شب تاریک و طولانی با او

در خلوتگاه و نهفت بود.

۶- بگیر و به گیسوی او بر، بدوز

به نیک اختر و فال گیتی فروز (۷۳ / ۹۸)

ترکیب (گیتی فروز) به همان معنی (روشن و

همایون و خوش‌یمن) و به عنوان صفت (فال) درست‌تر

است از معنای (خورشید) برای آن مگر در معنای دومین

و دور خود به مناسبت (اختر) که اصطلاحاً ابهام تناسب

نامیده می‌شود.

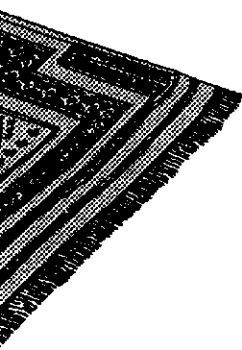
۷- به بالای سام نریمان بود

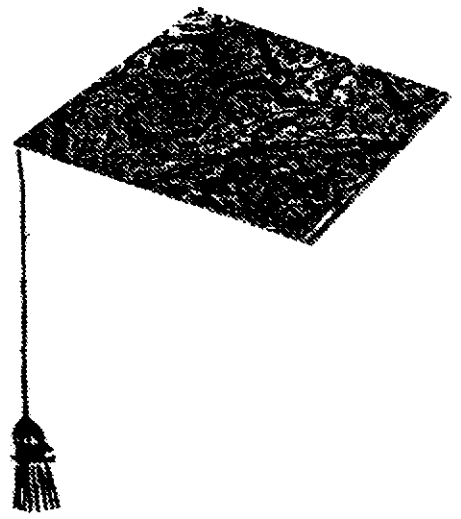
به مردی و خوی کریمان بود (۷۳ / ۱۰۰)

در بحث از واژه (کریمان) ضمن پذیرش این که

شاهنامه در

سجاد آیدنلو





جمع (کریم) و به معنی (مردمان راد و بخشنده) است به چند نکته مهم نیز باید توجه داشت، نخست این که (خواجوی کرمانی) - که به سائقه انتساب منظومه سام‌نامه بدو و تلمیحات متعدد در دیوان با ادب حماسی کم و بیش آشنا بوده، در غزلی (کریمان) را به عنوان پدر (نریمان) و به همراه (سیاوش) و (پیران) به کار برده است:

دیت خون نریمان ز (کریمان) کوشند

حاصل ملک سامان زخراسان طلبند
آن سیاوش که قتالش به جوانی کردند

خونش این طایفه امروز زپیران طلبند
ثانیاً در دست نوشتی از منظومه حماسی ناشناخته، (کریمان) شخصیتی است همراه رستم و سیمرغ^۶، سه دیگر به نوشته شادروان دکتر صفا^۷ در کتاب (قصه فیروزشاه) که کهن‌ترین روایت موجود آن از عهد تیموریان است، افراد جدیدی از پهلوانان گرشاسپی ظاهر می‌شوند با توجه به این پهلوان‌سازی برای خاندان رستم پس از شاهنامه و دو اشارت یاد شده به (کریمان) شاید بتوان گفت که توضیحات برهان قاطع و انجمن‌آرا و فرهنگ آندراج مبنی بر نام پدر نریمان و نیای رستم بودن (کریمان) بی‌وجه نیست هر چند که در بیت مذکور و این بیت از رستم و اسفندیار به دلیل نبود آن نام در منابع اوستایی و پهلوی و شاهنامه صادق نباشد:

همان سام، پورنریمان بُده است

نریمان گرد از کریمان بُده است (۶۴۸ / ۱۴۰)

۸ - درباره مصراع معروف: «هنر برتر آمد ز گوهر پدید» ضبط «هنر برتر از گوهر آمد پدید» را با این معنی: «توانایی و کفایت بر اصل و نسب برتری دارد، فضیلت به هنر است نه به نسب / ص ۸۷» نامتناسب با سیاق سخن شمرده‌اند. نخست این که گزارش ضبط دوم با توجه به مقام سخن این گونه است: «هنر برتر (سهراب) از گوهر (رستمی) او پدید آمد یا هنر جنگاوری سهراب به دلیل نژادش برتر است.» دو دیگر بر پایه همین معنا، ضبط مذکور نیز - صرف نظر از اصالت بیت و مبحث تصحیح انتقادی - با روند داستان سازگار است، ثالثاً ضبط نسخه فلورانس و مرجع دکتر خالقی

مطلق در دفتر دوم شاهنامه: همی برتر از گوهر آمد پدید» همانندی بیشتری به ضبط نامناسب - به تعبیر شارحان محترم - دارد حال آن که مفید معنای کامل و درست و مطابق با سیر روایت و مطلب است.

۹- ده و دوهزار از دلیران گرد

چو هومان و مر بارمان را سپرد (۸۴ / ۱۴۵)

(چو) را حرف ربط و در معنی (وقتی که) گرفته‌اند در

صورتی که کاربرد (چو) پیش از نام پهلوانان در شاهنامه نمونه‌های بسیاری دارد و در بیشتر این موارد می‌توان آن را حرف اضافه و به معنی (مانند) دانست:

چون پیران و هومان و فرشیدورد

چو کلباد و نستیهن شیرمرد

شکسته بلیح و گسسته دلند

ز بیم و ز غم هر زمان بگسلند

(۴ / ۲۸۲ / ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹)^۸

نشستند با شاه ایران به راز

بزرگان فرزانه رزم‌ساز

چو دستان و رستم چو گودرز و گیو

چو شیدوش و فرهاد و رُهام نیو

(خالقی، ۴ / ۸ / ۷۹ و ۸۰)^۹

مصراع دوم بیت مورد بررسی را نیز می‌توان

این‌گونه معنی کرد: (از میان پهلوانان توران) به دلاورانی چون هومان و بارمان سپرد.

۱۰- «هجیر یا هژیر به معنی خوب، نیکو و نغز

است. ص ۱۶۹/۸۹» در توضیح معنای اعلام شاهنامه بهتر آن است که مفهوم ریشه‌ای و بنیادین آنها به جای معانی ساده و بعضاً دگرگون شده، بیان شود. (هجیر) از (huchithra) اوستایی و پارسی باستان و (huchihra) پهلوی به معنی (دارای نژاد نیک / خوب چهره) است.

۱۱- هنوز آن زمان گسستهم خرد بود

به خردی گراینده و گرد بود (۸۵ / ۱۷۰)

(گراینده) در این بیت الحاقی چنین معنی شده:

«ظاهراً به معنی به کاربرنده تیغ یا گرز و شاید به معنی با ایمان و معتقد باشد». به نظر می‌رسد که این واژه به معنای (متمایل به جنگ) و به تعبیر شاهنامه‌ای (پرخاشگر) متناسب‌تر باشد.

۱۲- نشست از بر باد پایی چو گرد

ز دز رفت پویان به دشت نبرد (۸۵ / ۱۷۳)

دانشگاهها

درباره واژه (گرد) به عنوان مشتبه به (شتاب) این توضیح باید آورده شود که (گرد) در ۷۲ مورد کاربرد خود در شاهنامه به نماد سرعت و تندى، به معنی (برق و آذرخش) و از (Vajra) سانسكریت است^{۱۰} و در این مفهوم ریشه‌ای با شتابندگی سازگار است نه این که در معنای متداول (غبار).

۱۳- عنان برگرایید و برگاشت اسپ

بیامد بگردار آذرگشسپ (۲۱۳/۹۳)
معنای دقیق تر (آذرگشسپ) در مقام مشتبه بهی (سرعت و شدت) به جای (برق) آتش است که اصطلاحاً مجاز به علاقه ذکر محل (= آتشکده) و اراده حال (= آتش) می‌باشد.

۱۴- ز بهر من آهو ز هر سو مخواه

میان دوصف برکشیده سپاه (۲۳۵/۹۴)
با در نظر داشتن بیت‌های (۲۳۱-۲۳۳) این معنی برای مصراع نخست پیشنهاد می‌شود: «به سبب من از هر دو جانب برای خویش (= سهراب) عیب میانگیز و خود را رسوا مکن.»

۱۵- سوی شهر ایران نهادند روی

سپردند آن باره دز بدوی (۲۹۷/۱۰۶)
از آن جایی که (گژدهم) و کسانش در داخل کشور ایران و یکی از شهرهای مرزی آن اقامت دارند، واژه (شهر) در مصراع نخست باید به همان معنی مشهور و امروزی آن گرفته شود و مراد از (شهر ایران) پای تخت و شاه‌نشین (ایران زمین) است که به عنوان یکی از تقسیمات و شهرهای این سرزمین بارها در شاهنامه به کار رفته است:

چو از شهر زاول به (ایران) شوم

به نزدیک شاه و دلیران شوم
(۸۱۵/۲۶۷/۶)

به دو روز و دو شب بسان پلنگ

ز ایران به مرزی دگر شد ز ننگ
دمان سوی شهر نشاپور شد

پرز آزار بُد از پدر دور شد
(۱۷۸/۱۷۷/۳۵۲/۶)

۱۶- بر آن کوه بخشایش آرد زمین

که او اسپ تازد بر او روز کین (۲۸۶/۱۰۵)
توضیح گزارندگان محترم چنین است: «ظاهراً یعنی کوه تحمل تاختن اسپش را ندارد.» پیشنهاد ما: نیروی سم اسپ او کوه را به هامون تبدیل می‌کند و سبب دلسوزی زمین بر آن کوه پی سپر و هموار شده، می‌گردد. شایان ذکر است که (بیابان شدن کوه) از مبالغه‌های پر استعمال شاهنامه در وصف میدان‌های نبرد است.

۱۷- من از دخت شاه سمنگان یکی

پسر دارم و باشد او کودکی (۳۴۱/۱۱۳)
(کودک) به معنای رایج (خردسال) است نه (جوان) چون بیت در توصیف سهرابی است که بلافاصله پس از آن این دو بیت در تأیید کودکی او آمده:
هنوز آن گرامی نداند که جنگ

همی کرد باید که نام و ننگ

و: چنین پاسخ آمد که آن ارجمند

بسی بر نیاید که گردد بلند

۱۸- بشد توس و دست تهمتن گرفت

در او مانده پرخاشجویان شگفت (۳۷۲/۱۲۰)
مرجع ضمیر (او) را (خشم کاووس و فرمان بی‌مورد او) نوشته‌اند اما چنین به نظر می‌رسد که (توس) در مصراع اول باشد.

۱۹- از این سان بشد تا در دز رسید

بشد خاک و سنگ از جهان ناپدید (۴۵۳/۱۳۱)
مصراع دوم را بدین‌گونه گزارده‌اند: «گرد و غبار لشکر ناپدید شد و از میان رفت.» حال آن که واژه یا عبارتی دال بر معنای (گرد) در این مصراع دیده نمی‌شود، معنای پیشنهادی این است: در اثر بسیاری سپاه، خاک و سنگ در زمین دیده نمی‌شد. تأیید این گزارش را بیت زیر به عنوان شاهد ذکر می‌شود:

سپاهی ز جیحون بدین سو کشید

که شد ریگ و سنگ از جهان ناپدید
(خالقی، ۳۳۸/۱۹۲/۴)

۲۰- بگوکان سراپرده هفت رنگ

بدو اندرون خیمه‌های پلنگ (۵۳۲/۱۴۰)
ترکیب (خیمه‌های پلنگ) بهتر است به (چادرهای ساخته شده از پوست پلنگ) معنی شود چون:

(۱) بُنداری در ترجمه عربی خود از شاهنامه آن را همه جا به (خیمه مِنْ جُلُودِ الثَّوْمُر) برگردانده است.

(۲) در شاهنامه (چرم پلنگ) موارد مصرفی چون ساختن رزم جامه، برگستان، روکش زین و پیشکش کردن چوئان کالایی گران ارج دارد و تهیه خیمه از آن غریب نیست.

(۳) در بیت مورد نظر و بیت‌های مشابه معمولاً در مصراع نخست سخن از رنگ یا جنس سراپرده است، بر همین بنیاد مناسب و معقول آن است که در پاره دوم بیت نیز به جنس خیمه‌های درون سراپرده رنگ رنگ و دیبا اشاره شود که از خام زیبا و بهایی پلنگ است:

سراپرده از دیبه رنگ رنگ

بدوی اندرون خیمه‌های پلنگ

(خالقی، ۵۹۹/۱۲۷/۱)

۲۱- یکی گرگ پیکر درفش از برش

برآورده از پرده زرین سرش (۵۶۴/۱۴۱)
درباره معنای ارائه شده برای این بیت اظهار تردید شده معنای پیشنهادی چنین است: درفش گرگ نشان بالای آن (= مهتران یا سراپرده است) که سر زرین آن از پرده خیمه بیرون آمده و در اهتزاز است.

۲۲- چنین داد پاسخ هجیرش که شاه

چو سیر آید از مهرور تاج و گاه
نبرد کسی جوید اندرجهان

که او زنده پیل اندر آرد به جان

(۶۰۲ / ۶۰۱ / ۱۴۳)

(شاه)، کی کاووس دانسته و بیت‌ها بر این اساس معنی شده است اما مراد (هجیر) بیم دادن سهراب است و چنین می‌گوید: وقتی شاهی چون تو (سهراب) از مهتری خود سیر می‌شود به نبرد با پهلوان پیل افکن (= رستم) می‌گراید. در (ص ۱۶۹ / بیت ۷۴۳) متن غم‌نامه عنوان (شاه) بار دیگر برای (سهراب) آمده است.

۲۳- ز بالا زدش تند یک پشت دست

بیفگند و آمد به جای نشست (۶۳۰/۱۵۶)

(بالا) را می‌توان (اسپ) نیز گرفت و بیت را معنی کرد: سهراب از روی اسپ، پشت دستی بر هجیر زد. دلیل این معنا آن است که در آغاز بخش (پرسش سهراب درفش سرداران ایران را از هجیر) سهراب سوار بر اسپ، هجیر را فرامی‌خواند:

بپوشید سهراب خفتان جنگ

نشست از بر چرمه سنگ رنگ (۵۱۶/۱۳۹)

۲۴- یکی تنگ میدان فرو ساختند

به کوتاه نیزه همی باختند (۶۸۵/۱۶۲)
با روی‌کرد بدین که (نیزه کوتاه) در میان رزم‌افزارهای شاهنامه دیده نمی‌شود، پیشنهاد می‌شود (بکوتاه) قید گرفته شود: زمان کوتاهی یا نیزه جنگیدند و نیزه‌ها در اندک مدت از بین رفت. این معنا با در نظر داشتن شدت نبرد و شکستن سریع آلات نبرد بر اثر نیروی یلان و اشاره به گسستن نیزه‌ها - به معنی متعارف آن - در بیت بعد استوار می‌شود.

۲۵- بر این دشت هم دار و هم منبر است

که روشن جهان زیر تیغ اندر است (۷۳۴/۱۶۴)
معنای شارحان محترم برای مصراع دوم: «زیرا جهان روشن در زیر تیغ است.» در این خوانش و گزارش (روشن) صفت (جهان) پنداشته می‌شود که تا حدی نامأنوس و نیازمند تأویل است اما اگر (روشن) را با ویرگول و اندکی درنگ بخوانیم: که روشن، جهان زیر تیغ اندر است. معنا نیز روشن تر خواهد بود: روشنایی جهان (کامرانی و بر وفق مراد بودن اوضاع)، وابسته به شمشیر است یا گیتی به سبب تیغ، روشن (یکام) یا تاریک (برخلاف مراد) خواهد بود.

۲۶- وگر باره زیر اندرش آهن است

شگفتی روان است و روین تن است (۷۳۹ / ۱۶۹)
(گر) یا توجه به بیت پیشین، بهتر است (یا) معنی شود نه (اگر) شرطی.

۲۷- عمودی خمیده بزد بر برش

زنیرو بیفتاد ترگ از سرش (۷۵۶ / ۱۷۰)
درباره (عمود خمیده) نوشته‌اند: «مفهوم کلاً روشن نیست.» باید گفت که چون در نبرد سهمگین دو پهلوان در بیتهای پیشین، گرزها از نیروی زخم خمیده شده‌اند: زنیرو عمود اندر آورد خم (۶۹۰ / ۱۶۲) سهراب همان (عمود خمیده) را به همراه دارد و آن را بر توس می‌زند بر این اساس (عمود خمیده) گرز کج شده سهراب و مفهوم دقیقاً آشکار است.

۲۸- بدین رخس مانند همی رخس او

ولیکن ندارد پی و پخش او (۸۱۲ / ۱۷۲)
ترکیب (پی و پخش) را به معنی (تاب و توان) و از مقوله اتباع گرفته‌اند در صورتی که در همان معنای ظاهری نیز اتباعی وجود ندارد و (پی = پا) و (پخش) = پراکندن خاک با شمشیر است اما در مفهومی ژرف و آیینی مراد از (پخش)، ردپای پهن و گرد و مشهور رخس است چرا که (پهن سم) صفت ویژه اسپان همایون و گرامی در نزد ایرانیان کهن بوده است و چنین بارگانی را داغ نمی‌کردند، ولف نیز در این بیت (پخش) را بدرستی (جای فشردگی و نقش) معنی کرده است.^{۱۲}

۲۹- چو خورشید تابان برآورد پر

سیه زاغ پزان فرو برد سر (۸۱۳ / ۱۷۷)

صورت خیال مصراع دوم استعاره از نوع (مصرّحه مرشّحه) است نه (مکتبه) چه مشابه به یکی از متعلقات آن ذکر شده است.

۳۰- بیستند بر سنگ اسپ نبرد

برفتند هر دو روان پر زگرد (۱۷۸/۸۳۸)
با توجه به این که بیت مربوط به آغاز نبرد است و هنوز غباری بر پا نشده تا یلان گردآلود شوند، (روان پر از گرد بودن) را باید کنایه از (خشم و آشفتگی و آندوه) گرفت که در این صورت (روان) نیز به معنی (روح) خواهد بود نه به معنای (حرکت‌کننده بشتاب).

۳۱- در (ص ۱۸۲/۸۳۷) چنین آمده است: «واژه (کبر) به صورت (گیر) نیز ضبط شده است.» در توضیح باید گفت که چنین صورتی از واژه از نظر زبان‌شناسی نادرست است چرا که: «هر واجی تنها در حوزه مشخص شده و تحت قواعد خاصی با واج‌های دیگر ترکیب می‌شود یا با آنها تقابل پیدا می‌کند و این حوزه مشخص و قواعد مربوط به آن را توزیع آن واج می‌گویند. توزیع یک واج لزوماً با توزیع واج‌های دیگر برابر نیست، مثلاً: توزیع واج /b/ در فارسی چنان است که جایگاه بعد از مصوت و قبل از صامت در یک هجا را دربرمی‌گیرد، در نتیجه وجود کلماتی از قبیل (گیر) و (صبر) را ممکن می‌سازد در صورتی که توزیع واج /p/ در فارسی چنان است که این جایگاه را دربر نمی‌گیرد، بنابراین امکان داشتن کلماتی از نوع gapr و sapr در فارسی وجود ندارد.»^{۱۳}

۳۲- شود پشت رستم بنبرو ترا

هلاک آورد بی لگانی مرا (۱۹۳/۹۶۰)
(الف اطلاق / اشباع) پایان مصراع اول را زاید دانسته‌اند در صورتی که این (الفها) کارکرد موسیقایی مد صوت یا وقف در پایان کلام^{۱۴} داشته و برای پرکردن وزن به کار می‌رفته است، پس زمانی که عنصری از زبان نقش و تأثیری در ساختار سخن و یافت زبان دارد به هیچ روی نمی‌توان زایدش دانست چون اساساً عامل زاید در زبان وجود ندارد.

ب) رزم‌نامه رستم و اسفندیار.

۳۳- نکه کن سحرگاه تا بشنوی

زبلبل سخن گفتن پهلوی (۴۷/۱۴)
(پهلوی) می‌تواند به معنی (آهنگ و راه پهلوی) و به عنوان یکی از اصطلاحات موسیقی نیز باشد چنان که در این بیت:

لحن اورامان و راه پهلوی

زخمه رود و سرود خسروی

در این صورت معنی پیشنهادی مصراع دوم این گونه است: «آواز زبلبل را که همچون آهنگ پهلوی، موسیقایی و گوش‌نواز است، بشنوی.»

۳۴- زبلبل شنیدم یکی داستان

که برخواند از گفته باستان (۱۷۵۰)
(زبلبل) در این بیت غیر از پرندۀ معروف به لقب گروهی از راویان حماسه نیز ایهام دارد که بازمانده‌های آنها با همین پاینام در میان ازبکها و لهستان دیده می‌شود، این ندیم هم در الفهرست از (کتاب زبلبل) در گروه کتابهای افسانه نام برده است.^{۱۵} نگارنده نیز بیتی

در شاهنامه یافته که می‌توان در آن (زبلبل) را عنوان (رامشگر و سرودخوان) دانست و با (زبلبل) داستان رستم و اسفندیار پیوند داد:

می آورد و رامشگران را بخواند

وژ آواز زبلبل همی خیره ماند (۲۴۴/۴)

۳۵- چو از خواب بیدار شد تیره شب

یکی جام می خواست و بگشاد لب (۵۰/۴)
فاعل مصراع نخست با در نظر داشتن دو بیت پیشین که اسفندیار، بیدار از ایوان گشتاسپ بازمی‌گردد، کتابی است که در بیت ما قبل توصیف شده و (اسفندیار) فاعل مصراع دوم است. اصطلاحاً در بیت تعقید لفظی وجود دارد و معنی آن چنین است: زمانی که کتابیون- در اثر آوای اسفندیار- از خواب بیدار شد، اسفندیار طلب باده کرد و با مادرش سخن راند.»

۳۶- تو را بانوی شهر ایران کنم

به زور و به دل جنگ شیران کنم (۵۰/۱۴)
درباره پاره نخست بیت توضیحی نیامده و به کتاب (داستان داستان‌ها) ارجاع داده شده است در صورتی که مستلزم گزارشی هر چند کوتاه است: مراد اسفندیار این است که پس از ایجاد حکومت متمرکز در ایران زمین و از بین بردن شیوه ملوک الطوائفی رایج، مادر خویش را شه بانوی سراسر کشور می‌کند و پایگاه او را در برابر زنانی چون رودابه که در سیستان همان مقام کتابیون را دارند و نیز به نسبت دیگر بانوان شهبان شاهی برتر می‌نهد در عین حال که ایهام به ازدواج با مادر را هم نباید از نظر دور داشت.

۳۷- به جاماسب گفت آن گهی شهریار

به من بر، بگردد بد روزگار (۵۱/۵۰)
پیشنهاد معنایی برای مصراع دوم: آیا شومی روزگار به وسیله من دگرگون می‌شود و برمی‌گردد؟ منظور از (وسیله) هم چنان که در بیت سپسین آمده (سپردن تخت به اسفندیار) است.

۳۸- سوی گنبدان دژ فرستادیم

زخواری به بدکارگان دادیم (۵۹/۷۵)
(بدکاره) می‌تواند به معنای متداول (فاسق و تباهکار به ویژه زن) باشد چرا که فون اشتاکلبرگ (Shtackelberg) واژه (گنبدان) را به صورت (گنبدان) که خود بازمانده (کنینندان: بند و زندان کنینزان) است، حدس زده بنداری نیز این دژ را (جضن النساء: زندان زنان) آورده است^{۱۶} لذا احتمال این که دژ - زندان اسفندیار، محل بستن زنان بدکاره بوده بسیار است.

۳۹- مده از پی تاج سر را به باد

که با تاج شاهی ز مادر نژاد (۷۵/۱۶۳)
برخلاف آن چه نوشته‌اند ضعیفی در معنا نیست. کتابیون می‌گوید: به خاطر پادشاهی خود را به کشتن مده چه هیچ شاهی مادرزاد فرمان روا نبوده- بلکه با گذر زمان به مهتری رسیده است. منظور مادر اسفندیار این است که تو نیز درنگ کن و به جنگ مرو که پس از پدر به مطلوب می‌رسی.

۴۰- به هر رزم باید به هر جایگاه

که دارد به هر زخم، گویال شاه (۷۵/۱۸۴)
بیت را مبهم شمرده و گزارش آن را بر مبنای گمان آورده‌اند. ضبط چاپ مسکو به عنوان متن اساس

رزم‌نامه در قیاس با این صورت بی‌ایهام یا حداقل کمتر پیچیده است:

به هر رزمگه باید او را نگاه

گذارد به هر زخم گویال شاه (۶/۲۲۹/۱۸۴)

یعنی: جوان باید در هر میدان نبرد به شیوه رزم شاه

نگاه کند و فرابگیرد.

۴۱- به یاران چنین گفت کز رای شاه

نییچیدم و دور گشتم زراه (۸۱/۲۰۶)

برای مصراع دوم با توجه به مستی اسفندیار در بیت پیشین (مستی و راستی) و مضمون چهار بیت سپسین که وی فرمانبرداری از گشتاسپ برای بستن پهلوانی چون رستم را چندان شایسته نمی‌داند، این معنی پیشنهاد می‌شود: از دستور شاه روی نگرداندم (برای بند کردن رستم آدمم) در نتیجه از آیین درستی و راه راستی بدور افتادم.

۴۲- ز دیده بیامد به درگاه رفت

زمانی بر اندیشه بر زین بخت (۹۵/۲۹۴)

(خفتن) را (خوابیدن) معنی کرده‌اند اما با توجه به موقعیت معنایی بیت بهتر است به مفهوم مجازی



(خمیدن و تفکر) گرفته شود که در معنای مجازی (خم شدن) و با همین تلفظ شاهد استعمال دیگری نیز دارد: چو شد سال آن پادشا بر دو هفت
به پالیز آن سرو یازان بخفت (۲۰/۲۶۳/۷)
هم چنین واژه می تواند دگر گشته (بجفت = خمید) باشد که در متون مختلف معمولاً به (بخفت) تغییر یافته است.^{۱۷}

۴۳- چنین گفت کین نامور پهلو است

سرافراز با جامه خسرو است (۲۹۲/۹۵)
تلفظ واژه‌های قافیه بهتر است به همان صورت ریشه‌ای خود (Pahlaw) و (Xosraw) باشد با این توضیح که این نوع قراءت نمونه‌های اعراب‌گذاری شده‌ای در شاهنامه دکتر خالقی دارد:

گزین بزرگان کیخسرو است

سرنامداران آن پهلو است (خالقی، ۴/۲۹/۴۱۹)
سَخْنَهات چون در گلستان خو است

ترا هوش بر دست کیخسرو است

(خالقی، ۴/۳۱۶/۲۲۶۸)

۴۴- چو نزدیک تر گشت آواز داد

بدو گفت کای مرد دهقان نژاد (۲۹۷/۹۵)
پیشنهاد می شود ترکیب (دهقان نژاد) به جای (کشاوری) به (ایرانی تبار) معنی شود چون مخاطب (زال) است که طبق توصیف چند بیت قبل سوار بر اسب، کمند در فتراک و گرز به دست است و این ویژگیهای یک کشاوری نیست که بهمن را به گمان افکند.

۴۵- همان به که گیتی نبیند کسی

چو بیند بدو در نماند بسی (۳۹۶/۱۰۷)
مخاطب رستم در این بیت خودش نیست بلکه به صورت عام می گوید: همان بهتر که آدمی به دنیا نیاید و اگر زاده شود زود بمیرد و دراز زندگانی نباشد. به دلیل آن که حاصل عمر طولانی و رنج بسیار در گیتی، ناسپاسی و آزار است.

۴۶- از آن سان که من گردن ژنده پیل

شکستم فگندم به دریای نیل (۳۹۹/۱۰۷)

(دریای نیل) را می توان استعاره از (خون بسیار پیل شکسته گردن) دانست که ژنده پیل در آن غوطه ور شده و رستم آن را چنین مبالغه آمیز بیان می کند، قابل توجه است که در همان متن (ص ۵۸۰/۱۳۹)، (نیل) در کنار (پیل) به استعاره از (خون فراوان) به کار رفته است.

۴۷- بکشش به طوس اندرون اژدها

که از چنگ او کس نیاید رها (۶۵۱/۱۴۱)
در توضیحات نوشته‌اند: «طوس کجاست،

نمی دانیم» مصراع اول اشاره دارد به داستان نبرد سام با اژدهای کشف رود که گزارش آن به گونه وصف در نامه از زبان خود سام در شاهنامه آمده بر همین اساس (طوس) همان شهر معروف خراسان است که در شاهنامه و گرشاسب نامه سابقه استعمال دارد و (کشف رود) در شمال شرقی آن روان است. در این جا ذکر (طوس) به جای (کشف رود) از مقوله مجاز به ضرورت وزنی است.

۴۸- برافروختم آتش زردهشت

که با مجمر آورده بود از بهشت (۷۲۱/۱۴۹)
اگر چگونگی گشوده شدن و نابودی رویین دژ را طبق روایت شاهنامه مدنظر داشته باشیم این بیت می تواند ناظر بر سوختن رویین دژ باشد و معنای آن چنین پیشنهاد می شود: آتش سپند و بهشتی زرتشت را در آن فرهزان کردم و یا این عنصر اهورایی دژ اهریمنی را سوختم.

۴۹- که ما را به هر جای دشمن نماند

به بت خانه‌ها در، برهمن نماند (۷۲۳/۱۴۹)
مراد از (برهمن) به استناد موارد کاربرد آن در شاهنامه و قرینه (بت خانه) در بیت، (بت پرست) است نه به مفهوم اصطلاحی پیشوای کیش برهمنی:

دگر باره مهمان دشمن شدی

صنم بودی اکنون برهمن شدی (۴۲۹/۱۵۴/۲)

که بی تیغ تو تاج روشن مباد

چنین باد و بی بت برهمن مباد (۳۳۱/۲۲/۴)

۵۰- چنین گفت پس با پشتون به راز

که بر می نیاید به آبت نیاز (۳۹۸/۱۶۳)

فاعل محذوف جمله (رستم) است که در برابر غش اسفندیاریان اعتراض می کند، بعد از نخستین جام، می گسار برای کاستن نیروی باده، جام دومین رستم را با آب می آمیزد و سبب شکوه آرام رستم می شود این بیت به صورت غیرمستقیم توانایی جهان پهلوان را نیز بیان می کند.

۵۱- تو در پهلوی خویش بشنیده‌ای

به گفتار ایشان بگرویده‌ای (۸۶۹/۱۶۵)
(پهلوی) را اگر (شهر) معنی کنیم، تلفظش (Pahlaw) خواهد بود و در صورت مضاف واقع شدن، نیازمند (ی) میانجی نیست مانند: پرتو و خسرو، لذا با روی کرد به چگونگی قراءت واژه در مصراع (Pahlu-ye) بهتر است آن را به معنی (اطراف) بدانیم: تو از اطرافیان خویش شنیده‌ای.

۵۲- ز باره به آغوش بردارمش

به شاهی ز گشتاسپ بگذارمش (۹۷۴/۱۸۰)
فعل (بگذارمش) را می توان (برتر از گشتاسپ داشتن) معنی کرد و مصراع را چنین گزارش: در مقام شاهی و مهتری او را برتر از گشتاسپ می دارم و می پندارم، بویژه که در بیت (۹۷۹) همان صفحه (بر تخت نشاندن اسفندیار به جای گشتاسپ) ذکر شده است.

۵۳- دو سگری دو پور مرا کشته‌اند

بر آن خیرگی باز برگشته‌اند (۱۱۰۲/۱۹۳)

برخلاف معنی و توضیح بیت که ضبط نسخه قاهره در متن آمده، همان ضبط (باز برگشته‌اند) چاپ مسکو آورده شده است در صورتی که بر پایه گزارش بیت، ضبط (بر آن خیرگی هم نبرگشته‌اند) از دست‌نوشته قاهره باید به متن برود.

۵۴- گریزان به بالا چرا بر شدی

چو آواز شیر ژبان بشندی (۱۱۳۳/۱۹۷)
پیشنهاد می شود (بشندی) مخفف (بشنودی) پنداشته و با ضمه خوانده شود: بشندی. در این قراءت،

پرتال جامع علوم انسانی



ضمه فعل با حرکت واژه مصراع پیش هم آوایی ایجاد می‌کند.

۵۵ - که خواهد ز گردنکشان کین من
که گیرد دل و راه و آیین من (۱۱۶۹/۱۹۹)
(دل چیزی یا کسی را گرفتن) به معنای (جرات و یاری آن را یافتن) است چنان که درباره سهراب آمده: به پنجم دل تیر و پیکان گرفت رستم می‌گوید: «پس از مرگ من کسی آیین و دلاوری و جسارت مرا نخواهد داشت و نمی‌تواند به مقابله اسفندیار برود.»

۵۶ - همی گفت کین را مخوانید مرد
یکی ژنده پیل است با دار و برد (۱۱۷۱/۱۹۹)
(برد) به معنی (دور شو) ماده مضارع از مصدر (بردیدن) است نه (بریدن).

۵۷ - چنین گفت پس با پشتون که شیر
بیچند ز چنگال مرد دلیر (۱۱۸۹/۱۹۹)
پیشنهاد می‌شود که در این داستان (تمثیل) منظور از (شیر) رستم و مراد از (مرد دلیر) اسفندیار دانسته شود چرا که در چند بیت بعدی اسفندیار به خستگی و درماندگی تهمتن در برابر خود اشاره می‌کند و این مضمون با معانی مذکور سازگارتر است: شیر (رستم) هراندازه توانا باشد در برابر مرد دلیر (اسفندیار) درمی‌ماند.

۵۸ - چنین کارها رفت بر دست او
که دریای چین بود تا شست او (۱۱۹۳/۲۰۰)
ضبط مصراع دوم اگر به صورت موجود در نسخه لنینگراد: «رسیده به دریای چین شست او» گردانده شود معنای بهتری خواهد داشت چون وصف مصراع ویژه رستم است و کنایه ضبط لنینگراد بیشتر شایسته ستایش یک پهلوان است و ضبط چاپ مسکو با تصویر دیو کشته شده به دست سام در متن همان داستان همانند است: که دریای چین تا میانش بدی (۶۵۶/۱۴۱)

۵۹ - نتابم همی سر ز اسفندیار
از آن زور و آن بخشش کارزار (۱۲۱۳/۲۰۵)

به نظر می‌رسد که صورت مثبت فعل (بتابم) مفید معنای بهتری باشد، رستم در بیت‌های پیشین به توانا ییها و کردارهای پهلوانی خود اشاره کرده در این بیت می‌گوید: «با وجود آن همه توان و هنر به دلیل نیرو و رویتن تنی اسفندیار از او روی برمی‌گردانم یا برگرداندم» و سپس در ابیات سپسین علت (سرتافتن از اسفندیار) را بیشتر توضیح می‌دهد که: تیر و تیغم بر او کارگر نیست.

۶۰ - بر آن هم نشان رخس را پیش خواست
فرو کرد منقار بر دست راست (۱۲۵۹/۲۰۹)
بهتر است که (دست راست) به همان مفهوم رایج خود گرفته شود: سیمرخ از جانب راست منقارش را بر زخمهای رخس فرو کرد.

۶۱ - ورایدون که او را بیامد زمان
نیندیشی از پوزش بی گمان (۱۲۷۲/۲۱۰)
این معنا پیشنهاد می‌شود: اگر چنان که مرگ او هم فرا برسد باز از پوزش خواهی دوری نجویی، که تأکید و تأیید مفهوم بیت قبلی نیز می‌باشد.

یادداشت‌ها:

۱ - سخواره (پنجاه و پنج گفتار پژوهشی به یاد دکتر خانلری)، به کوشش: ایرج افشار - دکتر هانس روبرت رویمر، انتشارات توس، ۱۳۷۶، ص ۳۷.

۲ - مجموعه‌های دیگر عبارت است از: سوک نامه سهراب (دکتر محمدجعفر یاحقی)، حماسه رستم و سهراب و حماسه رستم و اسفندیار (دکتر منصور رستگار فسایی) و نبرد اندیشه‌ها در حماسه رستم و اسفندیار (دکتر عزیزالله جوینی).

۳ - حمیدی، بهمن، ابهامات متن رستم و اسفندیار، شاهنامه فردوسی پدیده بزرگ فرهنگی در تمدن جهانی، به کوشش مهرباب اکبری، مرکز مطالعات ایرانی ۱۳۷۳، ص ۳۸ و ۳۹.

۴ - برای آگاهی کامل، رک: (۱) خالقی مطلق، جلال، معرفی قطعات الحاقی شاهنامه، گل رنجهای کهن، به کوشش علی

دهباشی، نشر مرکز ۱۳۷۲، ص ۱۳۰ و ۱۳۱ (۲) ابوالحسنی، علی، بوسه بر خاک پی حیدر، انتشارات عبرت ۱۳۷۸، ص ۵۱۸-۴۶۵.

۵ - حماسه سرایی در ایران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم ۱۳۶۳، ص ۲۷۹.

۶ - سلطانی گردفرامرز، علی، سیمرخ در قلمرو فرهنگ ایران، انتشارات مبتکران ۱۳۷۲، ص ۶۶.

۷ - نظری به ماخذ شاهنامه و دیگر حماسه‌های ملی، نیرم از این پس که من زنده‌ام، به کوشش دکتر غلامرضا ستوده، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۷۴، ص ۵۳.

۸ - شاهنامه چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، دفتر نشر داد، چاپ دوم [بی‌تا].

۹ - شاهنامه به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، دفتر چهارم، انتشارات بنیاد میراث ایران، کالیفرنیا ۱۳۷۳.

۱۰ - یاقری، مهری، گرز - گرز - گرد - بیر: تحول چندگانه یک واژه در زبان فارسی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، شماره ۱۶۳، تابستان ۷۶، ص ۲۳.

۱۱ - شاهنامه به تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، انتشارات روزبهان ۱۳۶۸.

۱۲ - خالقی مطلق، جلال، بازمانده‌های پراکنده یک عقیده کهن ایرانی درباره اسب و گوشه‌ای از روایات کهن ملی راجع به رخس در شاهنامه، مجموعه سخنرانیهای ششمین کنگره تحقیقات ایرانی، ج ۲، انتشارات دانشگاه اذربایجان ۱۳۵۷.

۱۳ - حق شناس، علی محمد، نقشهای دوگانه همزه در ساخت آوایی زبان فارسی، مجموعه سخنرانیهای ششمین کنگره تحقیقات ایرانی، ج ۲، همان، ص ۱۰۹.

۱۴ - شمیس، سیروس، کلیات سبک شناسی، انتشارات فردوسی، چاپ چهارم ۱۳۷۵، ص ۱۸۷.

۱۵ - برای آگاهی بیشتر، رک: (۱) خالقی مطلق، جلال، حماسه سرای باستان، گل رنجهای کهن، همان، ص ۲۸، ۴۵ و ۴۳۹ (۲) شهیدی مازندرانی، حسین، فرهنگ شاهنامه (نام کسان و جایها)، بنیاد نیشابور ۱۳۷۷، ص ۱۴۵.

۱۶ - سرکاراتی، بهمن، درباره فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی و ضرورت تدوین آن، نامه فرهنگستان، شماره ۱۳، بهار ۷۷، ص ۵۷.

۱۷ - رک: فرزام، حمید، واژه‌ها و اصطلاحات کهن فارسی، مجموعه سخنرانیهای ششمین کنگره تحقیقات ایرانی، همان، ص ۲۰۱-۲۰۴.

رتال جامع علوم انسانی

